

اسطوره دمتر - پرسفونه

ابوالقاسم اسماعیل پور*

مهدیه سید نورانی**

a-esmailpour@sbu.ac.ir

چکیده

این مقاله در ابتدا به معرفی شخصیت‌های اصلی که در این اسطوره نقش اساسی و کلیدی را ایفا می‌کنند، می‌پردازد؛ شخصیت‌هایی همچون ایزد بانو دمتر، پرسفونه و ایزد جهان زیرین، هادس. پس از آن، داستان اصلی این اسطوره که ربوده شدن پرسفونه توسط ایزد دوزخ، هادس، است، بازگو می‌شود و در ضمن بیان ماجرای اصلی از ایزدان و شخصیت‌هایی فرعی‌تر نیز سخن به میان می‌آید. داستان تا جایی پیش می‌رود که بازگشت مجدد ایزد بانو پرسفونه به روی زمین، منجر به سرسبزی و جوان شدن دوباره زمین می‌شود، از این رو پس از آن به بررسی و تحلیل اسطوره و تطبیق نکات نمادین آن با تغییر فصول و چرخش حیات طبیعت و انسان پرداخته می‌شود. در آخر نیز به دلیل روی دادن این داستان در محلی به نام التوسیس، سخن از آئین‌های التوسیسی و نیز جشن‌های کشاورزی به میان می‌آید.

کلید واژه‌ها

حاصلخیزی و باروری، دمتر یا سرس، پرسفونه، زئوس، هادس، هلیوس، التوسیس، تریپتولموس.

* استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

معرفی شخصیت‌ها

دمتر

وی اولین نقش آفرین در اسطورهٔ حاصلخیزی است. او، که در میان رومی‌ها سرس^۱ نامیده می‌شود، خواهر زئوس^۲ - ایزد ایزدان یونان - و فرزند کروئوس^۳ و رئا^۴ است. دمتر، الالهٔ مادر زمین، ایزد بانوی زایش و تولید مثل^۵، و اغلب به عنوان ایزد بانوی سلامتی، تولد و ازدواج در نظر گرفته شده است.^۶ وی الالهٔ کشاورزی، و در اصل الالهٔ ذرت می‌باشد.^۷ این عنوان از ایولو^۸ (ایولوس، «دستهٔ ذرت») گرفته شده است و به عنوان هویت این ایزد بانوی همراه با دستهٔ ذرت به کار می‌رود که برای تأیید آیین دمتر در پرستش، مادر ذرت یا روح ذرت است.^۹ او در مفهوم گسترده‌تر شبیه گایا^{۱۰} - الالهٔ زمین - و گاه شبیه به رئا یا سی بله^{۱۱} است.^{۱۲}

دمتر به انسان کشت و کار و دروگری را آموخت و زندگی چادرنشینی انسان‌ها را به زندگی یکجانشینی تبدیل کرد، چرا که او الالهٔ زندگی اجتماعی، نعمت و فراوانی نیز می‌باشد.^{۱۳} وی در مقام الالهٔ غله، به فناپذیران آموخت که ذرت و گندم و جو را چگونه بکارند و درو کنند. او آورندهٔ فصول و اعطا کنندهٔ هدایای زندگی بخش به انسان‌ها و زمین

1 . Ceres

2 . Zeus

3 . Cronus: فرزند گایا (زمین) و اورانوس (آسمان) است و خود پدر دمتر به حساب می‌آید.

4 . Rhea: خواهر و همسر کروئوس، همچون گایا الالهٔ مادر و مادر دمتر است.

5 . روزنبرگ، دونا، اساطیر جهان، داستان‌ها و حماسه‌ها، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹،

ج ۱، صص ۳۵ و ۳۶.

6 . Grimal, Pierre, *The Dictionary Of Classical Mythology*, A. R. Maxwell Hysbp (trans.), London, Oxford, 1986, p. 137.7 . *The New Encyclopedia Britannica Micropaedia*, Chicago, Encyclopaedia Britannica, 1989, vol. 4, p. 3.

8 . Grimal, Pierre, p. 137.

9 . Ioulo

10 . *The New Encyclopedia Britannica Micropaedia*, vol. 4, p. 3.

11 . Gaea

12 . Cybele

13 . *The New Encyclopedia Britannica Micropaedia*, vol. 4, p.3.

۱۴ . فاطمی، سعید، اساطیر یونان و روم یا افسانهٔ خدا/یان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، جلد اول، ص ۱۱۵.

است.^۱ یکی از جنبه‌های دیگر دمتر، الوهیت و ربوبیت او در جهان زیرین است، چنانکه وی مادر ژرفای زمین نامیده می‌شود و در جشن‌های کتونیا^۲ - به معنی ژرفای زمین - گاوی توسط ۳ زن پیر قربانی می‌شد. صفت کینه‌توزی و انتقام‌جویی و تیرگی او بیانگر همین جنبه است و نشان دهنده ترس از این وجه تاریک شخصیت اوست.^۳

از سوی دیگر، دمتر را دختر ساتورن^۴ و اوپس^۵ نیز می‌دانند. بعضی نیز او را دختر وستا^۶ و یا سیبل، الاهیة فریژی^۷ که ایزد بانوی بزرگ و مادر تمام موجودات و حیوانات است، شناخته‌اند. او نه تنها هنر کشت و درو کردن گندم را به انسان آموخت، بلکه پختن نان را نیز به او یاد داد.^۸

نام دمتر از دو جزء تشکیل شده است که گونه‌ای تغییر یافته از یک واژه باستانی به معنی «مادر زمین» است.^۹ معنای هجای اول پیونده دهنده و بخش آخر آن به معنی مادر است.^{۱۰} دمتر در آرکادی با سر اسب تصویر شده است که یال او را مارها تشکیل داده‌اند^{۱۱} و جانوران وحشی گرد او را گرفته‌اند و در یک دست دلفین و در دست دیگرش کبوتری را نگاه داشته است.^{۱۲}

۱. روزنبرگ، دونا، صص ۵۳ - ۵۴.

2. Chthonia

3. *The New Encyclopedia Britannica Micropaedia*, vol. 4, p. 3.

۴. Saturne: قدیمی‌ترین خدای رومی‌هاست و دوست بشر به شمار می‌آید، یونانیان کرونوس را به او شبیه می‌دانند.

۵. ops: ملکه رومی‌ها، برای باروری طبیعت و وفور نعمت است. او را الاهیة درو نیز می‌دانند. او همسر و خواهر ساتورن است و به رئا یا سی‌بل تشبیه می‌شود. نهم دسامبر هر سال، عید اوپالیا (Opalia) مخصوص اوست.

۶. Vesta: الاهیة خانواده و آتش.

7. Phrygie

۸. فاطمی، سعید، صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۹. ژیران، ف.، *اساطیر یونان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، کاروان، ۱۳۸۵، صص ۱۹۰ - ۱۹۱.

10. Hard, Robin, *The Routledge Handbook of Greek Mythology*, New York, Routledge, 2004, Pp. 126- 127.

۱۱. فاطمی، سعید، صص ۱۲۳.

۱۲. ژیران، ف.، صص ۱۹۱.

پرسفونه

دومین شخصیت در این اسطوره پرسفونه^۱ دختر دمتر و زئوس است. وی ملکه جهان زیرین به‌شمار می‌آید^۲، چرا که به همسری عمویش هادس^۳، ایزد جهان زیرین درآمد. البته در بعضی روایات پرسفونه دختر زئوس و استیکس^۴، الاهی رودخانه‌های زیرزمینی معرفی شده است.^۵ چنین پنداشته می‌شود که بخش نخست نام پرسفونه از واژه‌ای به معنای «نابود کردن» و قسمت دوم این واژه در معنی «نشان دادن» و بیانگر نور است. پس در این صورت پرسفونه به معنی «او که نور را نابود می‌کند» می‌شود و یا ریشه قیدی به معنی «پرتو درخشنده» است.^۶ در روم نیز او را پروسرپینه^۷، به معنای «دوشیزه بهاران» می‌خواندند.^۸

او پیش از آن‌که به همسری هادس درآید، در روی زمین و در کنار مادرش زندگی می‌کرد^۹ و البته نامش گره^{۱۰}، به معنای دوشیزه و باکره بود، چرا که یونانیان بر این باور بودند که ملکه دنیای مردگان نباید صاحب فرزندی شود و یا اینکه آن هنگام که به جهان زیرین هبوط کرد، دختری جوان بوده است. وی بعد از هبوط به جهان زیرین، یعنی دنیای ارواح و مردگان، لقب پرسفونه ترسناک و مهیب^{۱۱} را یافته است.^{۱۲}

1 . Persephone

۲. روزنبرگ، دونا، ص ۳۶.

3 . Hades

4 . Styx

۵. فاطمی، سعید، ص ۱۱۹.

۶. ژیران، ف، ص ۱۹۵.

7 . Proserpine

۸. همیلتون، ادیت، سیر در اساطیر یونان و رم، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۶۴.

۹. ژیران، ف، ص ۱۹۵.

10 . Core

11 . dreaded Persephone

۱۲. فاطمی، سعید، صص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ نیز:

Houtzager, Guus, *The Complete Encyclopedia of Greek Mythology*, Netherlands, Rebo, 2004, p. 201.

دمتر پس از هبوط دخترش پرسفونه، خویشکاری زیر زمینی‌اش را به وی (پرسفونه) واگذار کرد.^۱ البته پرسفونه ارتباطی نزدیک با مادر خویش، دمتر داشته است و می‌توان او را ایزد بانوی حاصلخیزی و باروری به حساب آورد و به خاطر همین ارتباط نزدیک با یکدیگر، آن دو را به عنوان ۲ دمتر یا ۲ الاهه یا ۲ تسموفوریا بیان کرده‌اند.^۲

هادس

سومین نقش آفرین در این اسطوره‌ها هادس^۳ است. وی برادر زئوس و ایزد جهان زیرین بود. در تقسیم بندی اولیه جهان میان ۳ برادر، یعنی زئوس، پوسیدون^۴ و هادس، جهان زیرین یعنی همان جهان ارواح به هادس واگذار شد و پوسیدون ایزد اقیانوس‌ها و زئوس به عنوان ایزد ایزدان، خدای آسمان گردید.^۵ از این رو، هادس، دلگیر، تیره و تار، و تندخو و آتشین است، اما او نه شر است نه علت و دلیل مرگ، و تنها از آن رو ترسناک است که با مرگ ناامید کننده در ارتباط است.^۶ هادس با به سر گذاشتن کلاه نامرئی ممکن است حاضر باشد اما دیده نشود، از این رو این ایزد در یونان باستان نامرئی است و در اصل همیشه حاضر است. پس نمی‌توان فهمید که چه موقع محدوده نهانی و زیرزمینی هادس ناگهان باز خواهد شد و چه موقع زندگی را به سمت شکاف تاریکی ابدی خواهد کشاند. وی اغلب با عنوان پلوتو^۷ خوانده می‌شود^۸ و این نام با پلوتوس^۹ ادغام شده، که به معنی احسان، بخشش و بخشندگی ثروت‌ها و دارایی‌ها است^{۱۰} و از این رو با پلوتوس یا پلوتون آمیخته شده است که جواهرات و سنگ‌های قیمتی و معدنی همیشه در زیر زمین یافت می‌شوند.^{۱۱}

۱. ژیران، ف.، صص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲. Hard, Robin, p. 126.

۳. Hay- deez

۴. Poseidon

۵. برن، لوسیلا، اسطوره‌های یونانی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۸۱، صص ۱۶ و ۱۷.

۶. Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, *Classical Mythology*, London, Mayfield Publishing Company, 2000. p. 100.

۷. Pluto

۸. Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 146.

۹. Plutus

۱۰. Grant, Michel, *Myths Of The Greeks And Romans*, London, Weiderfeld & Nicolson, 1962. p. 149.

۱۱. Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 146.

براساس اسطوره‌ای کم اهمیت، او یک بار به پری اقیانوس به نام لئوکه^۱ دل باخت و او را از جهان بالا ربود تا وی را معشوق خود کند. البته بعد از مرگ پری، هادس رنج بسیار برد و به خاطر او، درخت سپیداری را در مزرعه‌ی ایسیان^۲ کاشت. هیچ یک از خدایانی که به عنوان دوست هادس به شمار می‌رفتند، وارد حوزه‌ی شخصی وی نمی‌شدند، مگر هرمس^۳ که او نیز پیام رسان خدایان بود.^۴

اسطوره اصلی، ربوده شدن پرسفونه

هنگامی که پرسفونه، دختر باکره‌ی دمتر، در میان مرغزارها در جلگه‌ی انا^۵ واقع در سیسیل^۶ همراه با دیگر دوستانش به بازی می‌پرداخت، زمین گلی عجیب را در مسیر پرسفونه رویاند.^۷ این گل عجیب که نرگس گفته شده است، هدیه‌ی گایا (زمین مادر) به هادس - حاکم مطلق سرزمین ارواح - برای معشوقه‌اش پرسفونه بود. زیبایی این گل به اندازه‌ای بود که بیننده را بی اختیار به ترس آمیخته با احترام دچار می‌ساخت و قدرت خدایان و یا قدرتی مافوق طبیعت را در آن گل منعکس می‌نمود. عطر این گل مسحور کننده بود، چندانکه تمامی آسمان و زمین را معطر ساخت، هرچند که این گل، حيله و وسوسه‌ای شیطانی برای جلب نظر پرسفونه بود.^۸ در سروده‌ی هومر آمده است:

«از ریشه‌ی این گیاه صدها شکوفه رشد کردند و بو پراکندند

بسیار مطبوع و دلپذیر که تمامی پهنای بهشت در بالا

و تمامی زمین شادی کردند.»^۹

- 1 . Leuke
- 2 . Elysian
- 3 . Hermes
- 4 . Hard, Robin, p. 125.
- 5 . Enna

۶. فاطمی، سعید، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

- 7 . Hard, Robin, p. 126.

۸. فاطمی، سعید، صص ۱۳۱.

- 9 . "Homeric Hymn to Demeter" Verses 13- 15, Quoted From: Harris, Stephen L. & Platner, Gloria, p. 123.

دختر جوان، بی‌خبر از حیل‌های خدایان، با دیدن این گل مسحور و شگفت زده شد و چون پاک و معصوم بود، دو دستش را برای چیدن آن گل دراز کرد.^۱ در همین هنگام هادس با ارابه‌ای زرین، که اسبانی تیره آن را می‌کشیدند، از زمین بیرون آمد و در حالی که افسار اسبان را در دست چپ داشت، با دست راستش پرسفونه را از زمین برداشت و او را در ارابه نزد خود گذاشت و با سرعتی چون برق از آنجا دور شد.^۲ پرسفونه فریاد برآورد و مادرش را صدا زد، اما هیچ یک از خدایان و نامیرایان صدای او را نشنیدند و تنها هکات^۳ و هلیوس^۴ - ایزد خورشید - صدای او را شنیدند و شاهد این ربوده شدن بودند.^۵ تپه‌ها صدای گریه دختر را در فضا انعکاس دادند و مادر صدای او را شنید و در جست و جوی دختر همچون پرنده‌ای بر بالای دریاها و زمین به حرکت درآمد، اما هیچ کدام (نه آدمیان، نه خدایان و نه پیام‌رسانان، از جمله مرغان و پرندگان) حقیقت را به او بازگو نکردند.^۶ هنگامی که آتنا و آرتامیس، دوستان پرسفونه، به آن مرغزار رسیدند، شکاف زمین به هم آمده بود، آن گل عجیب نیز ناپدید گشته بود و چیزی از پرسفونه به جز سبد پر گلش باقی نمانده بود.

آن زمان که پرسفونه سوار بر ارابه هادس بود و زمین‌های آباد و دریاهای تند آب حتی هلیوس را سوار بر ارابه‌اش در آسمان می‌دید، بر این امید بود که کسی صدای فریادش را بشنود.^۷ اما هنگامی که یکی از فرشتگان دریایی به نام سیانه^۸ در مقابل هادس مقاومت کرد و خواست مانع از ربودن پرسفونه شود، هادس ضربه‌ای بر زمین وارد کرد، دل زمین را

۱. فاطمی، سعید، ص ۱۳۱.

۲. روزنبرگ، دونا، ص ۵۶.

۳. Hekate: الاهی‌ای قدیمی است و ثروت مادی و معنوی به همه ارزانی می‌دارد، او در ابتدا الاهی‌ای نیکوکار بود، اما به تدریج بدجنس و بدکار شد.

4 . Helios

5 . Hard, Robin, Pp. 126-127

۶. همیلتون، ادیت، ص ۶۵.

۷. روزنبرگ، دونا، ص ۵۶.

8 . Cyane

شکافت و با پرسفونه به داخل ژرفای سیاه و هراس‌انگیز زمین وارد شد.^۱ محل ربودن پرسفونه را در نواحی مختلفی ذکر کرده‌اند، از جمله سیسیل و در کنار کوه اتنا^۲ یا در آتیک^۳ در تراس^۴، در ایونی^۵ و بعضی در جنگل مگار^۶ گفته‌اند.^۷

جستجوی دمتر به دنبال فرزند در اشعار هومر چنین آمده است:

«هنگامی که الاهه بزرگ (دمتر) صدای فریاد دخترش را شنید

به سرعت رنج و غصه و اندوهی گران بر قلبش نشست، چندان‌که نقاب و پوشش

خود را درید و گیسوانش را پریشان کرد

ردایش را از دوشش به زیر انداخت

و مانند پرنده‌یی وحشی بر فراز زمین و دریا، شتابان پر گشود.»^۸

تاریکی شب هم مانع جست و جوی دمتر نشد. الاهه بزرگ-دمتر- بر طبق سنت کهن دو مشعل از شعله‌های کوه اتنا روشن کرد^۹ و ۹ روز در جهان، سرگردان به دنبال پرسفونه گشت و تمامی برکات حیات بخش، تمامی خیش‌ها و ورزاها را از بین برد و به زمین فرمان داد تا از جوانه زدن و رشد بذرهایی که در خود داشت، خودداری کند. پس از آن تمامی حاصلخیزی زمین از دست رفت و به زمین‌های بایر و بی آب و علف تبدیل شد.^{۱۰} پس از این جستجوی طولانی، سرانجام دمتر به یاری آرتوز^{۱۱} از نرئیدها^{۱۲}، یا توسط سیانه فهمید

۱. روزنبرگ، دونا، ص ۵۶.

2. Etna

3. Attique

4. Therace

5. Ionie

6. Megare

۷. فاطمی، سعید، ص ۱۲۰.

8. "Homeic Hymn to Demeter", Verses 40-44, quoted from: Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 124.

9. Hard, Robin, p. 127.

10. Graf, Fritz "Eleusinian Mysteries" in: *The Encyclopedia Of Religion*, Mircea Eliade (ed.), New York, Collier Macmillan, 1987-1993, vol. 5, p. 83;

روزنبرگ، دونا، ص ۵۷.

11. Arethuse

۱۲. Nereides: ۵۰ دختر زیبا روی نره و دریس، دوست کشتیرانان به شمار می‌رفتند، آنان در اعماق اقیانوس همراه با پدرشان زندگی می‌کردند.

که هادس پرسفونه را ربوده است.^۱ در سروده هومر برای دمتر نقل شده است که دمتر سرانجام هکات را ملاقات کرد و هکات آنچه را که از ربوده شدن دختر او شنیده بود بیان کرد. سپس هر دو به سوی ایزد خورشید (هلیوس) - ایزدی که همه چیز را از جایگاه مناسب خودش در آسمان دیده بود- رهسپار شدند تا با او گفتگو کنند.^۲ هلیوس نیز چنین گفت:

«ای الاهی بزرگ، تو حقیقت را خواهی دانست، زئوس خدایی که گرد آورنده ابرها است، پرسفونه را به هادس - فرمانروای مردگان - داد تا ملکه و همسر هادس شود.»^۳

با شنیدن این سخنان، دمتر کوه اولمپ را ترک کرد و اندوهگین، خود را به کسوت پیرزنی در آورد و در زمین خانه گزید.^۴ وی در طول جست و جویش به الئوسیس^۵ رسید و در کنار جاده‌ای زیر دیواری نشست. در این میان ۴ دوشیزه زیباروی که با یکدیگر خواهر بودند، او را می‌دیدند. نام این دختران کالیدیکه،^۶ کلسیدیکه،^۷ دمو،^۸ کالیتوئه^۹ بود. این ۴ دوشیزه در راه رفتن و آب آوردن از چاه بودند و در این حین پیرزن را ملاقات کردند و از او پرسیدند که اینجا چه می‌کند. پیرزن نیز پاسخ می‌داد که اهل کِرت^{۱۱} است و از دست دزدان دریایی فرار کرده است که می‌خواستند او را به عنوان برده بفروشند، و در این سرزمین آشنایی ندارد. آن دوشیزگان او را به خانه خود دعوت کردند، اما برای دعوت نخست باید از مادرشان اجازه می‌گرفتند. بنابراین، دختران با کوزه‌های پرآبشان راهی خانه شدند و زمانی که باز گشتند، پیرزن را دیدند که همانجا نشسته بود. مادر دختران - متانیرا^{۱۲} - از آن زن دعوت کرده بود که به خانه آنها برود. دمتر به دنبال آنان روان شد و

۱. فاطمی، سعید، ص ۱۲۰.

2. Hard, Robin, pp. 126- 127.

3. "Homeric Hymn to Demeter", Verses 77, 79- 81, quoted from: Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria. P. 124.

4. Hard, Robin, p. 127.

5. Eleusis

6. Kalidike

7. Klesidike

8. Demo

9. Kallithoe

10. Harris, Stephen, L. & Platzner, Gloria, p. 125.

11. Ceret

12. Metaneira

زمانی که در آستان خانه قرار گرفت، متانیرا را نشسته در تالاری دید، در حالی که پسر کوچکش را در آغوش گرفته بود. در هنگام وارد شدن، نورالاهی در راهرو پیچید و ترسی توأم با احترام در دل متانیرا افتاد.^۱ بعد از وارد شدن به خانه، متانیرا به او گفت که بنشیند و وی دل شکسته و ساکت در جایی نشست.^۲

«متانیرا از روی صندلی خویش برخاست و به او گفت که بنشیند
 اما دمتر، آورنده فصول و بخشنده هدایای با شکوه
 نخواست که بر این جایگاه نورانی و روشن بنشیند
 او منتظر ماند و ایستاد، چشمانش را از روی محبت و عشق به زمین دوخت
 تا اینکه ایامبه^۳ برای او، صندلی آورد
 و بر روی آن، پشمی نقره‌ای انداخت
 الاهی برای مدتی طولانی، بی صدا همراه با غصه و اندوه روی آن صندلی نشست
 بدون اینکه به کسی پاسخی دهد
 و بدون خنده، نه غذایی خورد نه آشامیدنی‌ای.»^۴

الاهی اولمپ ساعت‌ها در حالی که هنوز حجاب سیاه چهره‌اش را پوشانده بود، در سکوت دردناک خویش‌خاموش بود. در این هنگام، ایامبه - خدمتکار خانه متانیرا - با شوخی‌ها و بذله‌گویی‌های خود آن الاهی اندوهگین و غمزده را به خنده آورد.^۵

«ایامبه با الاهی شوخی کرد
 و با بسیاری از لطیفه‌ها، الاهی مقدس را
 خندانند و قلب مهربان و رئوف او را حفظ کرد
 بعد از آن متانیرا دستور داد که جامی پر از شراب عسل شیرین بیاورند
 اما دمتر آن را رد کرد و خواهش کرد که به جای آن، نوشیدنی قرمز بیاورند و

۱. همیلتون، ادیت، صص ۶۵ - ۶۶.

۲. Hard, Robin, p. 127.

۳. Iambe

۴. "Homeric Hymn to Demeter", Verses: 193- 198- 200- 202, quoted from: Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 127.

۵. Ibid, Verses: 193- 198, 200-202, quoted from: Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 127.

به آنها گفت که نوشیدنی‌ای شامل جو همراه با نعنای بیاورند.^۱ این نوشیدنی که کی‌کئون^۲ نام داشت، درون دروکنندگان را خنک می‌کرد و در التوسیس، پرستندگان از آن می‌نوشیدند.^۳ تمامی شوخی‌های پست و بی‌ادبانه در اسرار التوسیسی از این نوشیدنی بود، که در عین حال، این نوشیدنی، نوشیدنی‌ای آیینی به‌شمار می‌آمد.^۴ با نوشیدن این شربت، دمتر تصمیم گرفت که به فرزند شیر خوار متانیرا جاودانگی را عطا کند و این کار با دادن غذای خدایان به او در هر روز، و غسل دادن^۵ و تدهین کردن او با روغن بهشتی، و سوزاندن بدن فناپذیر کودک در آتش در هر شب ممکن می‌شد.^۶ این نقشه با موفقیت پیش می‌رفت، اما یک شب متانیرا سوزاندن فرزندش را در آتش دید و با ترس و هراس فریاد کشید. دمتر خشمگین شد و کودک را به زمین انداخت، شاهزاده را سرزنش کرد و گفت که او با این کار می‌خواسته است کودک را از پیری و مرگ برهاند، ولی این خواسته تحقق نیافت.^۷ اما کودک چون مدتی در آغوش الاهی خوابیده بود تا زنده بود حرمت می‌یافت. سرانجام ایزد بانو حقیقت خویش را آشکار کرد و در حالی که چهره‌ای درخشان داشت، به متانیرای شگفت زده گفت که او دمتر است و دستور داد که پرستشگاهی برای او در نزدیکی شهر برپا کند، تا از وی دلجویی به عمل آید و مردم از احساسات و الطاف وی برخوردار شوند. متانیرا این خبر را به کلئوس^۸ - همسر خویش - رساند. کلئوس نیز فرمان الاهی را به مردم بازگو کرد و مردم نیز با رضایت خاطر دست به کار شدند تا پرستشگاه ایزد بانوی بزرگ را بنا کنند.^۹ بعد از آن دمتر به پرستشگاه خویش رفت و به دور از خدایان اولمپ نشین در انتظار دیدن دخترش نشست.^{۱۰}

1 . Ibid, Verses 204-206, 208-211 , quoted from: Harris, Stephen L. & Platzner, Gloria, p. 127.

2 . Kykeon

۳. همیلتون، ادیت، ص ۶۶.

4 . Hard, Robin, p. 128.

5 . Idem, p. 128.

6 . Grimal, Pierre, *Larousse World Mythology*, London, The Hamlyn Publishing Group Limited, 1973, p.121.

7 . Hard, Robin, p. 128.

8 . Keleos

9 . Graft, Fritz, p. 83.

۱۰. همیلتون، ادیت، ص ۶۶.

بازگشت پرسفونه و حیات مجدد توسط دمتر

دوری دمتر از اولمپ، زمین را خشک و بی بر کرده بود و سالی هولناک و شوم را برای آدمیان رقم می‌زد. از دوری وی بود که هیچ گیاهی نروید و ورزاها خیش را بیهوده در زمین فرو می‌کردند. زئوس در مواجهه با این فحطی و خشکسالی، خدایان را به نزد دمتر فرستاد.^۱ خدایان با احترام و ترس نزد وی آمدند و اظهار داشتند که نسل انسان‌ها در اثر گرسنگی از میان خواهد رفت. سپس آپریس^۲ - خدای پیام آور - به دستور زئوس به نزد دمتر رفت تا او را باز گرداند، اما وی اطاعت نکرد. دمتر پیام و هدایای تمامی خدایان را رد کرد و تنها برای سخن گفتن با زئوس به اولمپ رفت و با او چنین گفت که پرسفونه، دخترمان، نور خورشید و بوی گل‌ها و خندیدن را دوست می‌دارد، چگونه می‌توانید او را در سرزمین تاریک و دلگیر هادس رها کنید. زئوس سخنان الاهی بزرگ را پذیرفت، به شرط آن‌که وی حاصلخیزی را به زمین بازگرداند، دمتر نیز پاسخ داد که تا وقتی که دخترش را در مرغزارانی که دوست می‌دارد، ملاقات نکند، زمین لم یزرع و بی حاصل خواهد ماند.^۳ سرانجام زئوس مجبور شد که هرمس را به نزد فرمانروای جهان زیرین بفرستد و از او بخواهد تا پرسفونه را رها کند. هادس با درخواست برادرش موافقت کرد، اما پیش از آن‌که پرسفونه جهان زیرین را ترک کند، او را مخفیانه به خوردن دانه انار [در بعضی روایات، دانه‌ها آمده است] دعوت کرد، تا مطمئن شود که وی برای همیشه در قلمرو او خواهد ماند.^۴

پس از آن، پرسفونه با ازابه هرمس صعود کرد و با شتاب از تالارها گذشت. در جلوی معبد، الاهی بزرگ، دمتر منتظر بود. پرسفونه با دیدن مادرش با شور و حرارت او را در آغوش گرفت. در این زمان، ترسی به قلب دمتر راه یافت مبنی بر آن که آیا دختر در جهان زیرین غذا یا چیز دیگری تناول کرده است یا نه، چرا که اگر چیزی نخورده بود، می‌توانست در کنار مادر و پدر خویش در زیر آفتاب درخشان زندگی کند، اما با خوردن

۱. همان، صص ۶۶-۶۸.

2. Iris

۳. روزنبرگ، دونا، ص ۵۹.

4. Hard, Robin, p. 128.

غذای جهان زیرین، وی مجبور بود که به نزد همسرش هادس باز گردد. با پاسخ مثبت پرسفونه در خوردن غذای جهان زیرین به دست همسرش، دمتر ناامید شد و دانست که فرزند باید به نزد همسر خویش بازگردد. در این میان رئا، مادر دمتر، میانجیگر وی و زئوس، آمده بود تا پیغام زئوس را به دمتر برساند. زئوس متعهد شده بود که پرسفونه فقط یک سوم از سال را در سرزمین تیره هادس بگذراند و در بهار که فصل شکوفایی گل‌هاست، از آن دنیای تاریک بیرون آید، و تا پایان برداشت محصول و تا آن زمان که هلیوس - خداوندگار خورشید - روزها را کوتاه و سرد کند بر روی زمین بماند.^۱

به این ترتیب، دمتر بار دیگر حیات و حاصلخیزی را برای زمین فسرده و نا بارور به ارمغان آورد. او که «الاهه مهربان» نیز نام گرفته است، دوباره زمین را پر از شکوفه، گل و گیاهان تازه کرد و به دیدار شاهزادگان الثوسیس، که پرستشگاهش را بنا کرده بودند، رفت و به آنها چگونگی کاشت غله و به بار آوردن آن را آموخت. از جمله این افراد، تریپتولموس^۲ بود. به این چنین نظم فصول نیز مشخص شد، چنان‌که پرسفونه هر سال پس از برداشت محصول در فصل پاییز به سوی شوهرش به سرزمین تیره مردگان باز می‌گشت و در ماه‌های زمستان در آنجا باقی می‌ماند. در این هنگام، دمتر زمین را از سبزی گیاهان عاری می‌ساخت و غیر فعال باقی می‌گذاشت و آن زمان که هلیوس زمین را گرما می‌بخشید و روزها بلندتر می‌شد، دمتر فرمان می‌داد که دوباره گلها و زمین سبز شوند و الاهه بزرگ، دختر زیبای خویش را نزد خود می‌یافت.^۳

دمتر همان مادر ملکوتی و غم‌زده‌ای بود که هر سال مرگ دخترش را شاهد بود. پرسفونه نیز دوشیزه بهاران و فصل تابستان بود و می‌دانست که عمر این زیبایی تا چه اندازه کوتاه است و تمام رستنی‌ها با آمدن سرما باید بمیرند.^۴ دمتر، پرسفونه و هادس ناظران و اداره کنندگان چرخش زندگی در طبیعت‌اند. دمتر در مقام الاهه غلات به فنا پذیران آموخت

۱. روزنبرگ، دونا، ص ۶۱؛ نیز: Pierre, Grimal, *Larousse World Mythology*, p.121

۲. Teriptolemos .

۳. Pierre, Grimal, *Larousse World Mythology*, p.121.

۴. روزنبرگ، دونا، ص ۶۲.

۵. همیلتون، ادیت، صص ۶۹ - ۷۰.

که چگونه ذرت، گندم و جو را درو کنند. پرسفونه نیز که یا با مادرش و یا با شوهرش می‌زیست تعیین کرد، که چه هنگام فصل پاشیدن و رویدن غلات فرا می‌رسد و هادس نیز خدای مردگانی بود که زندگی نوین از آنها برمی‌خیزد، چرا که خاک مرده در هر بهار دوباره جان می‌گیرد تا نهالی نو از دل آن سر برون آورد.^۱

بررسی اسطوره

از دیدگاه انسان اسطوره‌پرداز پیشین، ایزد بانوان باروری موهبتی عمیق را به انسان ارزانی می‌دارند که همان آگاهی انسان به چرخش حیات و هستی بعد از مرگ، و حتی توجه به نظم و آهنگ فصول است. این موهبت، معرفتی به انسان یونانی می‌داد که زندگی را از بی‌هدف بودن به سمت یقین داشتن به لذت‌های بعد از مرگ می‌کشاند و این جریان را با هدیه یک دانه به بشر از سوی ایزد بانوانی چون دمتر و پرسفونه بازگو می‌کند. با دفن دانه که به صورتی نمادین همان هجرت ایزد بانو به سوی جهان زیرین است، مرگ وهبوط و تحولات پیرامون آن را در زیر خاک مجسم می‌کند و با به نمایش گذاشتن این هبوط، هم باور به جهان بعد از مرگ را به تصویر می‌کشد و هم دفن و کاشت دانه را به مردمان برزیگر در پی تحولات زندگی شکارگری به برزیگری می‌آموزد و تا جایی پیش می‌رود که دانه به سبزیگی مجدد دست می‌یابد و به یک نهال نو پا تبدیل می‌شود و زندگی را از نو پایه‌گذاری می‌کند که در برداشتی دیگر همان چرخه زندگی و حیات بعد از مرگ را نمایان می‌سازد.

تمامی مردمان برزیگر، به ویژه زنان، بارور شدن زمین را نظاره‌گر بودند و زمین را همچون ایزد بانویی بارده، توانا و همیشه زنده می‌ستودند. همچنین عوامل این زایایی را نیز عناصری همچون خورشید (هلیوس) و رعد و برق (که البته خدای زئوس است) می‌دانستند. داستان ربوده شدن پرسفونه توسط خدای جهان زیرین و تجدید دیدار پرسفونه با مادرش، کاشتن دانه در زیر زمین و آبیاری آن به وسیله باران، که همان دخالت و میانجی‌گری زئوس است، و همچنین جوانه زدن آن در بهار را، که با کمک دمتر به شکل غله بالغ می‌شود،

۱. روزنبرگ، دونا، ص ۵۳.

بازگو می‌کند.¹ در این اسطوره، ابتدا ایزد خورشید (هلیوس) است که بر همه چیز ناظر است، اداره امور را در دست دارد و جزئیات واقعه را می‌بیند و سرانجام همه چیز را آشکار می‌کند. تنها خورشید است که می‌تواند باعث زنده ماندن دانه در تاریکی خاک و امید آن به بازگشت به جهان زندگان باشد و خورشید است که با اشعه طلایی خود ابرهای باران را ایجاد می‌کند و رویش را به کمک آب، رعد و برق ممکن می‌سازد. زئوس نیز به همین علت در پایان روایت میانجیگری می‌کند و مانع خشکسالی و مرگ گیاهان، جانوران و انسان می‌شود و پس از آن دمتر را وادار به رویش و زاینده‌گی دوباره در میان سرزمین‌ها می‌کند.

جستجوی دمتر برای پرسفونه با حالتی آشفته و همچون پیرزنی است که در میان انسان‌ها ساکن می‌شود. شکل و شمایل دمتر رخوت و سستی زمین (دمتر) را به خاطر از دست دادن دانه (پرسفونه) و تنها ماندن آن در دل تاریک جهان زیرین آشکار می‌سازد و پرسفونه در این سفر همانند دانه ایست که از دست ایزد بانوی زمین گرفته شده است و بنا بر برنامه از پیش تعیین شده زئوس، به جهان زیرین نزول می‌کند و همچون عروسی است که در دستان تاریک هادس در انتظار رویشی مجدد است. هبوط و فرود به جهان زیرین و رجعت به جهان بالا در نیم دیگری از سال، پیوندی میان مرگ و حیات را برقرار می‌سازد. همانطور که پرسفونه در جریان هبوطش به جهان تاریک با هادس ازدواج می‌کند، به همین شکل تناسب و تعادلی میان زندگی و مرگ ایجاد می‌شود و در نتیجه، جهان زنده بالا را با جهان عقیم و مرده پایین مرتبط می‌سازد.

دمتر ایزد بانوی بزرگ باروری، در تمامی تصاویر همراه با هلالی از گندم که بر سر دارد دیده می‌شود، زیرا گندم نشانه باروری بوده است. وی در تمام نقوش با پستان‌های برجسته تصویر شده است و در دست راست یک دسته خوشه گندم و در دست چپ مشعلی روشن دارد، مشعلی که راه تاریک هادس را برای یافتن پرسفونه روشن می‌سازد و شاید همان پرتوهای خورشید درخشان است که نورش بر همه جا ساطع می‌شود.

پوشش دمتر به گونه ایست که تمام اندام‌هایش را مستور کرده است و شاید بیانگر این است که زمین در کمال پوشیدگی و رازداری، محصولش را پرورش می‌دهد و فقط ثمره و

1 . Harris, Stephen L. & Platner, Gloria, p. 115.

میوه آن را به انسان می‌نمایاند. وی با چشمانی بی حال و در حالیکه رنگ چهره‌اش پریده و موهای طلایش را به شکلی نامنظم بر روی شانه‌هایش ریخته، نمایان شده است. در بعضی روایات نیز وی چوگان یا داسی را در دست دارد و دو کودک را به سینه خویش می‌فشارد. این نشانه نیازمندی انسان به الاهی زراعت و گندم و وفور نعمت است. رنگ جامه دمتر طلایی روشن، یعنی به رنگ گندم‌های رشد کرده است. شیوه نگاه این ایزد بانو به آسمان نشانه‌ای از سپاسگزاری از خدایانی است که در بارور ساختن زمین و سعادت‌مند کردن نسل بشر به او یاری کرده‌اند. پرسفونه نیز معمولاً در کنار همسرش به تصویر کشیده می‌شود، به گونه‌ای که بر تختی از عاج نشسته است و مشعلی نورانی در دست دارد که در تاریکی‌ها می‌درخشد. گل خشخاش نیز مظهر این ایزد بانو است، البته او گاهی نیز گل نرگس در دست دارد، یعنی همان گلی که به هنگام چیدن آن، وی توسط هادس ربوده شد.^۱

آیین‌های التوسیس

کلئوس - پادشاه التوسیس - و خانواده او، یعنی همسر و چهار دخترش، از نخستین کسانی بودند که در روی زمین از دمتر دلجویی کردند. دمتر نیز به پاس حق‌شناسی از پذیرایی آنها، از آب‌ای را که دو ازدها آن را می‌کشیدند، به همراه چند دانه گندم به کلئوس هدیه داد. این ازابه‌ای در اصل برای یاد دادن طرز کشت و درو به انسانها بود. از این رو، کلئوس نخستین راهب معبد التوسیس است که آیین دمتر را در آن معبد انجام داد. در یونان مراسمی برای دمتر برگزار می‌شد که در آن، پرستندگان با شلاق زدن به بدن خود با پوست درختان، راهی بر پشت خود ایجاد می‌کردند. این کار شاید به منظور تهذیب نفس و آماده شدن برای هجرت به جهان زیرین و جدا شدن روح از بدن بوده است. در سیسیل نیز مراسمی به یاد سفر طولانی دمتر و جستجویش برای یافتن پرسفونه برپا می‌شد که در آن، ساکنان مناطق نزدیک کوه اتنا با مشعل‌های نورانی در نیمه شب به طرف کوه آتشفشان می‌دویدند و فریادهای عجیب سر می‌دادند.^۲

۱. فاطمی، سعید، صص ۱۲۱-۱۲۸.

۲. همو، صص ۱۲۴.

در آتن ۲ عید به افتخار دمتر برپا می‌شد که یکی از آنها به نام «الوزینیا»^۱، با آیین‌های الئوسیسی در پیوند بود و دیگری به نام «تسموفوریا»^۲، که پایه گذارش تریپ‌تولم پسر کلئوس بود. در مراسم الئوسیسی که از آتن به روم راه یافت، بانوان رومی در حالی که جامه بلند سفیدی می‌پوشیدند مراسم را اجرا می‌کردند. مردان نیز می‌بایست لباس سپید بر تن می‌کردند، زیرا دمتر جامه سیاه و عزاداری را دوست نمی‌داشت. در این مراسم تاج‌هایی که در آن شاخه مورد و نرگس به کار رفته بود، اعطا می‌شد، در حالی که استفاده از گل منع شده بود، چرا که پرسفونه در هنگام گل چیدن توسط هادس ربوده شده بود. اما گل خشخاش تنها گل مجاز بود، زیرا این گل در مزرعه‌های گندم رشد می‌کرد و زئوس نیز برای خواب کردن دمتر آن را به او خوراند، تا رنج گم شدن پرسفونه را فراموش کند.^۳

نخستین اسرار این مراسم، اسرار ابتدایی بود که به اسرار آگرا^۴ معروف است.^۵ اجرای این مراسم در ماه‌های ژانویه و فوریه صورت می‌گرفت، اما اسرار اصلی در ماه سپتامبر هر سال برگزار می‌شد و به مدت ۵۲ روز به طول می‌انجامید. مسئولیت این مراسم را ۲ خانواده بر عهده داشتند که یکی از طرف مردم الئوسیسی و دیگری از سوی آتن بود. از مردم الئوسیسی یک نفر از خانواده اومولپیدها^۶، و از طرف مردم آتن یک تن از خانواده کریس‌ها^۷ انتخاب می‌شد. اومولپ در یونانی به معنی خواننده اوراد مذهبی است. این خانواده موظف بودند که اسرار مقدس را بی‌پرده برای طالبان آشکار کنند و لقب آنها هی‌یروفانت^۸ بود. کریس‌ها نیز حمل مشعل مقدس را بر عهده داشتند و لقب آنها دادوک^۹ بود. مرتبه سوم هی‌یروسرس^{۱۰} نام داشت، که رئیس مناصب مقدس بود^۱ و چهارم کمک‌معبدان که پوشش و لباس آنها به صورتی مجازی بیانگر نیروی ماه بود.

- 1 . Eleusinia
- 2 . Thesmophoria

۳. فاطمی، سعید، صص ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۷۸-۱۸۱.

- 4 . Mysteries Of Agra
- 5 . *The New Encyclopaedia Britanica Micropaedia*, vol. 4, p.443.
- 6 . Eumolpides
- 7 . Keryces
- 8 . Hieriphant
- 9 . Dadouque
- 10 . Hieroceryce

اولین مراسم رسمی ارشاد و هدایت آژیرومس^۲ نامیده می‌شد، که به معنای تجمع بود. در این مراسم، همه داوطلبان در کنار دروازه آتن به نام پوسیل^۳ گرد می‌آمدند و راهنما از کسانی که به شکلی جنایتی مرتکب شده بودند، یا فسق و فجوری انجام داده بودند، و همچنین از کسانی که یونانی نمی‌دانستند می‌خواست که صف مریدان و داوطلبان را ترک گویند.^۴ روز دوم با عنوان «مریدان به سوی دریا»^۵ نام گرفته بود، چون در این روز آشنایان به اسرار التوسیس باید در آب دریا غسل و تطهیر می‌کردند. این عمل به معنی پاک کردن جسم خود در کنار روح خود از آلودگی‌ها بود و هر مرید در حالی که بچه خوکی به پای خود بسته بود، به سمت دریا می‌رفت تا آن را قربانی کند، زیرا خوک‌ها مزارع و کشتزارها را خراب می‌کردند. طی کردن مسیر از آتن تا التوسیس باید با پای پیاده انجام می‌گرفت. البته در قرون اول زن می‌توانستند از ارابه استفاده کنند، اما در قرون بعدی استفاده از ارابه نیز ممنوع شد.^۶ پیمودن راه از آتن تا التوسیس نمادی بود از حرکت بشر از زندگی به سوی مرگ و این‌که انسان نباید هیچ‌گاه از آن غافل شود. در حین این راهپیمایی از ژفیرسیم^۷ یعنی «شوخی‌هایی که بر روی پل انجام می‌گرفت» استفاده می‌شد. این شوخی‌ها یقیناً رفتارهایی شادی بخش بود که طالبان به این اسرار برای رفع خستگی در مسیر طولانی و خسته کننده از آن استفاده می‌کردند.^۸ ژفیرس شخصیتی است که با چهره‌ای پوشیده در کنار مسیر آتن تا التوسیس می‌نشست و عابران را مسخره می‌کرد. وی هم عابرنی را که برای آشنا شدن به اسرار از این راه عبور می‌کردند، و هم شخصیت‌هایی مشهور را مورد تمسخر قرار می‌داد و البته آنها را بیشتر مسخره می‌کرد. تحمل این طعنه‌ها و کنایه‌ها، و پشت سز گذاشتن این راه خسته کننده بیانگر تحمل و اراده طالبان و مریدان، و آمادگی مریدان برای

1 . Graft, Fritz, p. 83.

2 . Agyrmos

3 . Poecile

4 . Grodner, P., "Mysteries" in : *Encyclopedia of Religion And Ethics*, James Hastings (ed.), New York, Charles Scribner, Sons, 1928, vol. 9, p. 78.

5 . Holalde Mystai

۶. فاطمی، سعید، صص ۱۱۵ و ۱۸۲ - ۱۸۵.

7 . Gephyrisme

۸. فاطمی، سعید، صص ۱۸۴ - ۱۸۵.

درک و فهم جهان دیگر بود. این طالبان و راه پیمایان راه مقدس، در معبدی به نام فیتالوس^۱ توقف می‌کردند، که ظاهراً همان معبدی است که دمتر هنگام عبور از آن جا مورد پذیرایی قرار گرفت و به عنوان رضایتمندی و حق‌شناسی خود، درخت انجیری به آن محل هدیه داد. طالبان اشیاء مقدس خود را از روی پلی که بر روی آن شوخی‌هایی انجام می‌گرفت، عبور می‌دادند، اما نمی‌توانستند با وسایل نقلیه‌شان از آن عبور کنند. حجم وسایل باید کم می‌بود، زیرا نمادی از این‌که انسان نمی‌تواند هیچ ثروتی را با خود به دنیای زیرین حمل کند، به شمار می‌آمد و ثروت‌ها یقیناً باید ثروت‌هایی معنوی می‌بودند و این، تنها نیکی بود که با انسان می‌ماند. مریدان پس از طی کردن راه پر مشقت مقدس، به الئوسیس می‌رسیدند و درهای محوطه به روی آنان بسته می‌شد. در این هنگام حالتی شبیه به خلسه به آنان دست می‌داد و در کنار چاهی که کالیکورن فرآر^۲، یعنی چاه رقص‌های زیبانامیده می‌شد، حرکات متوازی انجام می‌دادند.^۳ محل اجرای سنت‌های الئوسیس تلستریون^۴ نامیده می‌شد. این محل دارای مشعل‌ها و نورهایی بود که روشنایی خیره‌کننده‌ای را در همه جا می‌پراکند، چندان که مریدان و طالبان ناگزیر چشم‌های خود را می‌بستند. این روشنایی خیره‌کننده با آن زمان که دمتر به خانه کلئوس رفت، کاملاً مطابق است. نتایج اسرار الئوسیس، یکی امیدواری به جهان پس از مرگ، و دیگر اتکا به نیکی و نیک‌کرداری برای رسیدن به سعادت و جاودانگی بود.^۵

«سعادت‌مند و خوشبخت است میرای روی زمین، آن که این آیین‌ها را دیده است. اما ناآگاهان سهمی در این آیین‌ها ندارند و دارای مرگی در تاریکی ملامت بار و غم انگیز اند. به زودی آنها به بهشتی از خانه بزرگ زئوس، فرستاده خواهند شد.»^۶

1 . Phytalos

2 . Callichorn Phrear

۳. فاطمی، سعید، صص ۱۸۷-۱۸۹.

4 . Telesterion

۵. فاطمی، سعید، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۷.

6 . "Homeric Hymn to Demeter", verses 482- 484, 490, quoted from: Harris, Stephen L.& Platner, Gloria, p. 133.

دیگر جشن‌های کشاورزی

در میان جشن‌های کشاورزی که به افتخار و بزرگداشت دمتر برگزار می‌شد می‌توان این جشن‌ها را نام برد:

۱. جشن هالوآ: ^۱ که از هالوس ^۲ - زمین خرمن کوبی - برگرفته شده است. این جشن در آتن آغاز می‌شد و در التوسیس به پایان می‌رسید، جایی که زمین خرمن کوبی تریپتولموس، اولین کاهن دمتر و کاشف کشاورزی در آنجا بود. این جشن در ماه دسامبر، ماه پوسئیدون، ^۳ برگزار می‌شد. به علاوه، در جشن برداشت محصول، جشن هالوآ اغلب الحان و اشاره‌های دینی داشته است.

۲. کلویا: ^۴ این جشن، جشن آغاز سبز شدن و جوانه زدن ذرت بود که در التوسیس، در ابتدای بهار برای بزرگداشت دمتر - کلونه ^۵ (سبز) - ایزد بانوی رشد و نمو سبزیجات انجام می‌شد.

۳. پروئروسیا: ^۶ که عبادت کنندگان برای فراونی و بسیاری برداشت محصول، قبل از اینکه زمین برای کاشت شخم زده شود، پیشکشی می‌دادند. این جشن اغلب به عنوان پروآرکتوریا ^۷ نامیده شده است و احتمالاً در ماه سپتامبر در التوسیس برگزار می‌شد.

۴. تایللی سیا: ^۸ جشن شکر گزاری است و در پاییز، البته پس از برداشت محصول در جزیره کس ^۹ برگزار می‌شده است.

۵. تسموفوریا: جشن زنان که بیانگر افزایش و بهبود باروری دانه‌های ذرت بود.

۶. اسکیروفوریا: ^{۱۰} در اواسط تابستان برگزار می‌شد و جشن دوستی و همنشینی بود. ^{۱۱}

1 . Haloa

2 . Halos

3 . Poseideon

4 . chloia

5 . Chloe

6 . Proerosia

7 . Proarktouria

8 . Theylysia

9 . Cos

10 . Skirophoria

11 . *The New Encyclopedia Britanica Micropaedia*, vol. 4. p. 3.

منابع

- برن، لوسیلا، *اسطوره‌های یونانی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- روزنبرگ، دونا، *اساطیر جهان: داستان‌ها و حماسه‌ها*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۹.
- ژیران، ف.، *اساطیر یونان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر کاروان، ۱۳۸۵.
- فاطمی، سعید، *اساطیر یونان و روم یا افسانه خدایان*، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- همیلتون، ادیت، *سیری در اساطیر یونان و رم*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۶.
- Gordner, P., "Mysterise", *Encyclopedia of Religion & Ethics*, James Hastings (ed.), New York, Charles Scribner's Sons, 1928.
- Graf, Fritz, "Eleusinian Mysteries", *Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), New York, Collier Macmillan, 1987-1993.
- Grant, Michael, *Myths Of The Greeks & Romans*, Landon, Weiderfeld & Nicolson, 1962.
- Grimal, Pierre, *Larousse World Mythology*, London, The Hamlyn Publishing Group Limited, 1973.
- Idem, *The Dictionary Of Classical Mythology*, A. R. Maxwell Hyslop (trans.), London, Oxford, 1986.
- Hard, Robin, *The Routledge Handbook Of Greek Mythology*, New York, Routledge, 2004.
- Harris, Stephen L. & Platzner Gloria, *Classical Mythology*, London, Mayfield Publishing Company, 2000.
- Houtzager, Guus, *The Complete Encyclopedia of Greek Mythology*, Netherlands, Rebo, 2004.
- *The New Encyclopedia Britnica Micropaedia*, Chicago, Encyclopaedia Britanica, 1989.